



جهاد دندانپزشک انقلابی در خط مقدم دفاع

حمید رستگار یکی از نخبگانی است که تحصیل در خارج را رها کرد و به مدافعان وطن پیوست

در بزنگاه‌های تاریخی، عیار واقعی تعلق خاطر به خاک، نه در کلمات که در گام‌های استوار تجلی می‌یابد. در روزگاری که زرق‌وبرق دنیای مدرن و صندلی‌های امن دانشگاه‌های معتبر جهان می‌تواند هر جوانی را به ماندن و نگرستن از دور و سوسه‌سوسه کند، ظهور نسلی از جوانان تحصیلکرده و انقلابی، معادلات معمول را برهم زده است. درست مثل داستان جوانی که در آستانه اخذ مدرک دندانپزشکی از یکی از معتبرترین دانشگاه‌های روسیه، وقتی غرش تهدید را علیه مرزهای آبی و خاکی ایران اسلامی شنید، کتاب و قلم را به زمین گذاشت تا با سلاح آزاده در میدان عمل حاضر شود. او نمونه‌ای درخشان از نخبگانی است که معتقدند وطن فراتر از مرزهای جغرافیایی، هویتی است که در لفظه خاطر، دفاع از آن بر هر عافیت‌طلبی شخصی پیشی می‌گیرد؛ کاری که نخبه ایرانی کرد، مهر تأییدی بر پیوند ناگسستنی دانش، تعهد و غیرت ملی در امتداد حماسه‌های دفاع مقدس است.



عقره‌های ساعت در دانشگاه اول پزشکی مسکو، یعنی سچینو برای حمید رستگار دیگر به روال عادی نمی‌چرخید. دانشجوی سال آخر دندانپزشکی، در حالی که تنها چند گام تا پایان مسیر دشوار تحصیل در یکی از قطب‌های علمی جهان فاصله داشت، ناگهان خود را در میانه یک دوراهی سرنوشت‌ساز یافت. خبر حمله به کشورش و سایه سنگین تهدید بر جزایر اهردی خلیج فارس، از جمله خارگ، آرامش کلاس‌های درس را برای او به اضطرابی مقدس بدل کرد. حمید با نگاهی وطن‌پرستانه و با تحلیلی دقیق از وضعیت استراتژیک میهن، تصمیم گرفت مسیر زمینی طولانی و دشواری را از قلب روسیه تا بندر جنوب ایران طی کند.

او وقتی به بوشهر رسید، با دریایی مواجه شد که بوی خطر می‌داد. اما موج‌های متلاطم نیز نتوانستند در آیداش خللی ایجاد کنند. در روزهایی که تهدیدهای هوایی و دریایی، تردد در آب‌های جنوب را به ریسکی بزرگ بدل کرده بود، این دانشجوی جوان با قایق‌های کوچک صیادی، تن به آب‌های نیلگون داد تا خود را به جزیره خارگ برساند. نقطه‌ای که کسریان حیاتی اقتصاد و نماد پایداری ایران در خلیج فارس است. حضور او در خارگ، فراتر از یک جابه‌جایی فیزیکی، پیمایی نمادین برای تمام جهانبانان داشت و آن هم اینکه امنیت و مقاومت در ایران اسلامی، نه فقط بر عهده یونیفرم پوشان، بلکه ریشه در رگ‌های جوانی دارد که تحصیل در مسکو را برای پاسداری از صخره‌های بر جانی خارگ رها می‌کنند. او آمده بود تا ثابت کند در تار و پود این جامعه، نخبگی با تعهد گره خورده است.

حالا وقت دفاع است

در میانه‌های هیاهوی دفاع و ایستادگی در جزیره



استراتژیک خارگ، محالی فراهم شد تا با حمید رستگار، دانشجوی سال آخر دندانپزشکی که حالا لباس خدمت و مقاومت به تن کرده است، هم‌کلام شویم. او با آرامشی که از اطمینان قلبی‌اش نشأت می‌گرفت به سوالات پاسخ داد.

چه انگیزه‌ای باعث شد در آستانه فارغ التحصیلی، همه چیز را در مسکو رها کنید و به این منطقه پرخطر بیاید؟
«انگیزه من یک احساس زودگذر یا هیجانی نبود؛ این را نوعی وظیفه اخلاقی و ملی می‌دانم. من معتقد

انسان در سخت‌ترین شرایط باید کنار مردمش باشد. ما جان ناپاکی داریم که آماده‌یم در راه دفاع از این آب و خاک و برای مردم فدا کنیم. صادقانه بگویم، وقت برای تحصیل همیشه هست، اما اکنون فصل دفاع از وطن است و این اولویت بر هر چیزی مقدم است.»

برخی معتقدند، حضور یک دانشجوی در میدان جنگ شاید از نظر حرفه‌ای چندان منطقی نباشد. نظر شما چیست؟
«قدرت واقعی ما تنها در ابزار و تجهیزات خلاصه نمی‌شود، بلکه در همدلی و ایستادگی جمعی معنا

پیدا می‌کند. حضور میدانی امثال من، فراتر از یک کنش فردی، بخشی از یک زنجیره اعتماد و انسجام اجتماعی است. ما صحنه را خالی نخواهیم کرد تا روحیه عمومی تقویت شود. مقاومت، امروز مهم‌ترین راهبرد ماست و اتحاد مردم، برترین سلاحی است که هیچ‌کس قادر به رهگیری آن نیست.»

پیام شما برای مردمی که در شهرها هستند و تحولات را دنبال می‌کنند، چیست؟
«بزرگ‌ترین دلگرمی ما که در خط مقدم یا مناطق حساس هستیم، حضور مردم در صحنه و



خیابان هاست. نباید خیابان را خالی کرد. حضور شهروندان، نشانه‌ای از آرامش و پایداری است که نقشه‌های جنگ روانی دشمن را نقش بر آب می‌کند.»

کارنامه قبولی در آزمون وطن دوستی
این منطق حمید رستگار، فراتر از یک توصیه ساده، نشان‌دهنده درک عمیق نسل جدید انقلابی از لایه‌های پیچیده جنگ‌های نوین است. در روزگاری که دشمن با ابزار رسانه و تهدید می‌کوشد بر ترس باشد و مردم را به انفعال بکشد، حضور فیزیکی نخبگان در میدان، مانند سدی در برابر جنگ روانی عمل می‌کند. رستگار با روایت خود، خط پررنگی میان «فردگرایی» و «مسئولیت اجتماعی» رسم کرد. او با ترجیح جمع بر فرد، نشان داد که عناوین علمی و آینده حرفه‌ای، زمانی معنا پیدا می‌کنند که بستر آنها یعنی «وطن» در امنیت باشد.

از منظر رسانه‌ای، تصویر جوانی که هزاران کیلومتر راه طی می‌کند و از قایق صیادی برای رسیدن به خط مقدم استفاده می‌کند، یک تصویر و نماد است. این اتفاقات، پاسخی قاطع به کسانی است که می‌پندارند نسل تحصیلکرده از آرمان‌های ملی فاصله گرفته است. حمید رستگار ممکن است فردا به کلاس درس بازگردد و جراح دندانپزشک موفقی شود، اما آنچه در حافظه تاریخی این سرزمین حک شده، امضای سرخ او بر کارنامه وفاداری‌اش بود. او ثابت کرد که در هندسه سیاسی و اجتماعی ایران، وطن هنوز به مهم‌ترین مقصد است و تا زمانی که چنین اراده‌هایی در میان است، این خاک شکست‌ناپذیر باقی خواهد ماند. او و امثال او، ستون‌های نامرئی امنیت ما هستند که با حضورشان، به جامعه قلب می‌دهند و ثابت می‌کنند که علم، وقتی با عشق به خاک آمیخته شود، قدرتی شکست‌ناپذیر می‌آفریند.

در همه سال‌های سخت و سرنوشت‌ساز این سرزمین، یک حقیقت همواره خود را آشکار کرده است؛ اینکه جوانان ایرانی، در هر لباس، جایگاه و موقعیتی باشند، دل در گرو ایران دارند و هنگام خطر، فاصله‌های میان خود و وطن باقی نمی‌گذارند. از جهادگرانی که در میدان خدمت، بی‌ادعا با محوریت راز دوش مردم برمی‌دارند تا دانشجویان تحصیل‌کرده‌ای که علم و تخصص خود را سرمایه آینده کشور می‌دانند. از ورزشکارانی که نام ایران را بر سکوی جهانی فریاد می‌زنند تا هنرمندانی که هویت ملی را در قالب فرهنگ و هنر زنده نگه می‌دارند، همه در یک نقطه به هم می‌رسند؛ عشق به این آب و خاک. حتی آنان که کیلومترها دورتر از مرزهای جغرافیایی ایران زندگی می‌کنند، در لفظه‌های حساس نشان داده‌اند که قلبشان زیر پرچم سه‌رنگ جمهوری اسلامی ایران می‌تپد. برای این نسل، خدمت به وطن و ایستادن زیر پرچم ایران، نه فقط وظیفه، بلکه افتخاری بزرگ و هویتی ماندگار است.

جهادگرانی که در بحران آمدند و برای سازندگی ماندند

می‌شود. ما در گروه الزهر(اس) تلاش کردیم خدمات بهداشتی و درمانی را در کنار خدمات مشاوره‌ای به مردم ارائه دهیم تا آسیب‌ها فقط به ظاهر دیده نشود و ریشه‌های پنهان آن هم مورد توجه قرار گیرد.»

او اضافه می‌کند: «تیم‌های ما در بخش‌های مختلف فعال بودند. از ویزیت‌های اولیه و خدمات پرستاری تا مشاوره‌های فردی و خانوادگی. خیلی وقت‌ها مردم فقط به دارو نیاز نداشتند، بلکه به کسی نیاز داشتند که حرف‌شان را بشنود و آرامشان کند. در چنین شرایطی، مشاوره و همدلی به اندازه درمان جسم اهمیت دارد.»

سفرهای گرم و بازسازی امید
مسئول گروه جهادی ثامن الحجج(ع)، از زاویه دیگری به میدان خدمت نگاه می‌کند، از جایی که تأمین نیازهای فوری مردم با کرامت و سرعت اهمیت پیدا می‌کند. رضاضیا می‌گوید: «در شرایط جنگی، بعضی خانواده‌ها همه برنامه زندگی‌شان به هم می‌ریزد. ممکن است خانه آسیب‌دیده باشد، امکان بخت‌ویز وجود نداشته باشد یا حتی دسترسی به نیازهای روزمره سخت شود. یکی از مأموریت‌های ما تهیه و توزیع غذای گرم و کمک به ساماندهی خدمات فوری برای خانواده‌ها بود.»

رضاضیا ادامه می‌دهد: «خدمت ما فقط به غذا محدود نشد. در کنار این اقدامات، بچه‌های گروه در اولر برداری، پاکسازی محیط، مرمت بخش‌های قلیل استفاده منازل و کمک به بازگشت تدریجی زندگی به محلات حضور داشتند. جهادگر باید هر جا خلأی هست، خودش را به آن نقطه برساند.»

او در ساره روحیه حاکم بر گروه‌های جهادی می‌گوید: «آنچه مردم را امیدوار می‌کند، فقط حجم خدمات نبود؛ این بود که می‌دیدند نیروهایی از جنس خودشان، بی‌تکلف و بی‌وقه کنارشان ایستاده‌اند. همین همراهی، اعتماد می‌سازد و به مردم توان می‌دهد که دوباره زندگی‌شان را از نو شروع کنند.»

حضور گروه‌های جهادی در جنگ رمضان، دفاع مقدس نسوم و پس از آن، نشان داد که میدان‌سازندگی، مرز مشخصی ندارد. جهادگر هم آوار کار می‌زند، هم دارو به دست بیمار می‌رساند، هم سفرهای گرم برای خانواده‌های خسته بهن می‌کند و هم با چند جمله امیدبخش، دل نگران مردم را آرام می‌سازد. این حضور چندوجهی، تصویری روشن از سرمایه اجتماعی و مردمی کشور است؛ سرمایه‌ای که در سخت‌ترین روزها به کار می‌آید و پس از پایان بحران نیز وظیفه خود را تمام‌شده نماند.



به آب، غذا، سرپناه موقت و حتی همراهی روحی داشتند. گروه ما تلاش کرد در کنار کارهای عمرانی، در توزیع اقلام ضروری و تهیه غذای گرم نیز فعال باشیم. گاهی یک وعده غذای گرم، فقط غذا نیست، نشانه‌ای است از اینکه هنوز کسی کنار مردم ایستاده است.»

نامور تأکید می‌کند: «جهادگران بعد از پایان موج اولیه حملات نیز منطقه را ترک نکردند و ما معتقدیم جهاد فقط در لحظه بحران معنا ندارد. هنر کار جهادی این است که بعد از فروکش کردن آتش هم کنار مردم بماند. وقتی خانه‌ای نیاز به مرمت اساسی دارد، وقتی مله‌ای باید دوباره سر پا شود و وقتی خانواده‌های هنوز درگیر آثار روحی و معیشتی جنگ است، جهادگر باید حضور داشته باشد.»

از درمان زخم تا تالیف دل‌ها
در میان گروه‌های جهادی، نقش بانوان در عرصه خدمت‌رسانی، جلوه‌ای ویژه و اثرگذار داشته است. خانم معصومه ملکیان، مسئول گروه جهادی الزهر(اس)، از تجربه حضور تیم‌های بهداشتی، درمانی و مشاوره‌ای در مناطق درگیر جنگ سخن می‌گوید. به گفته او یکی از مهم‌ترین خلأهایی که در شرایط بحرانی خود را نشان می‌دهد، دسترسی دشوار مردم به خدمات اولیه سلامت و حمایت روانی است.

ملکیان می‌گوید: «در روزهای جنگ، فقط مجروحان جسمی نیستند که نیاز به رسیدگی دارند. مادرانی هستند که نگران فرزندانسانند، کودکانی هستند که دچار ترس و بی‌قراری شده‌اند و سالمندانی هستند که به دلیل فشار روحی، بیماری‌هایشان تشدید

جهادگران بعد از پایان موج اولیه حملات منطقه را ترک نکردند. جهاد فقط در لحظه بحران معنا ندارد. هنر کار جهادی این است که بعد از فروکش کردن آتش هم کنار مردم بماند. وقتی خانه‌ای نیاز به مرمت اساسی دارد، وقتی مله‌ای باید دوباره سر پا شود و وقتی خانواده‌ای هنوز درگیر آثار روانی و معیشتی جنگ است، جهادگر باید حضور داشته باشد

آسیب‌دیده و هم برای بازسازی بخش‌هایی که امکان احیای سریع داشت. نگاه ما این بود که مردم نباید احساس کنند بعد از حادثه تنها مانده‌اند.»

او اشاره به گستردگی نیازها در روزهای جنگ ادامه می‌دهد: «در بسیاری از مناطق، مسئله فقط خرابی ساختمان‌ها نبود. مردم نیاز